

رسول جعفریان

نسخه خوانی (۸)

۴۴-۲۳



چکیده: نویسنده در نوشتار حاضر در قالب هشتمین سلسله انتشارات با عنوان نسخه خوانی، متن چند نسخه را مورد مذاقه قرار داده است. این متون بدین شرح اند:

- سخنان قصار سلطان محمد خدابنده
- غارت کتابخانه ای در اصفهان توسط منوچهر خان گرجی و یافت شدن آن کتابها پس از شصت سال
- یادداشت پسر سر رشته دار کل مملکت خراسان در سال ۱۳۰۸ ق. درباره باران آمدن و ارزانی نرخ غله و ...
- سلاطین مغول مدافع حکمت
- یک وقفنامه از شاه سلطان حسین
- مدرسه خراب قزوین
- مساحت ربع مسکون (اندازه گیری محیط زمین در زمان مأمون عباسی)
- موضع مجلسی اول درباره نقل قصه های رستم و اسفندیار
- در روزگار صفوی، سکنه هند و ماوراء النهری مدینه به شیعیان آزار می رساندند
- وقتی ملا محمد تقی مجلسی اخبار شاه عباس و کشتن فرزندش را در یک کتاب قدیمی می یابد
- شکسته شدن بت هندی ها به امر مجلسی در اصفهان
- یک خبر شگفت و ادبیات عجایب نگاری
- برگی از پیشینه تصحیح متن
- نوشته روی سنگی که از زین نهری در شوشتر در سال ۱۱۰۲ در آمد
- تسلط شاه اسماعیل بر تبریز
- قضاوت درباره باستان شناسان فرنگی در ۱۱۵ سال پیش.

کلیدواژه: نسخه خوانی، نسخه خطی، خوانش متون.

— Skimming Manuscripts (8)

By: Rasool Ja'fariān

Abstract: In the form of the eighth article of a series of publications titled "Skimming Manuscripts", the author has scrutinized the texts of several manuscripts. These texts are as follow:

Sultān Muhammad Khudābande's aphorisms
Looting a library in Isfahan by Manoochehr khān-e Gorji, and finding those books after sixty years
A note by son of the chief of the entire country of Khorāsān in 1308 AH about raining and the decrease of the grain price
Mughal Sultans who were defender of wisdom
Shah Sultan Hussein's Waqfnāme
Qazvīn's ruined school
The area of the residential quarter (measuring the environment during the time of Mamun Abbasi)
Muhammad Taqi Majlisi's stand about the stories of Roštam and Esfandiār
In the days of Safavid, Honood and Transoxiana inhabitants of Medina annoyed Shiites
When Mullā Muhammad Taqi-e Majlesi learns about the news of Shah Abbās and killing of his son in an old book
Breaking of the Indian idols by the command of Majlesi in Isfahan
A wonderful story and cosmography literature
A short note on the history of the text correction
A writing on a stone which came from under the lake in Shooshtar in 1102
Shah Ismaiel's ruling over Tabrīz
Judging the foreign archeologists 115 years ago

Key words: skimming manuscript, manuscript, reading texts..

— قراءات في المخطوطات (۸)

رسول جعفریان

يقدم الكاتب في مقاله الحالي . الذي يمثل الحلقة الثامنة من سلسلة مقالاته عن المخطوطات . نصوص عدد من النسخ مع ملاحظاته النقدية عليها.

والنصوص هي:

۱. كلمات قصار للسلطان محمد خدابنده.
۲. سرقة إحدى المكتبات في أصفهان على يد منوچهر خان گرجی، والعثور على هذه الكتب بعد عدة سنوات.
۳. ذكريات ابن الحاكم العام لمملكة خراسان في سنة ۱۳۰۸ هـ حول نزول المطر والأسعار الزهيدة للمحاصيل و...
۴. سلاطين المغول ودفاعهم عن الفلسفة.
۵. إحدى وثائق وقفيات الشاه السلطان حسين.
۶. مدرسة خراب في قزوین.
۷. مساحة الزبج المعمور (قياس محيط الكرة الأرضية في عصر المأمون العباسي).
۸. موقف المجلسي الأول من رواية قصص رستم و اسفندیار.
۹. الهنود وأهالي ما وراء النهر الساكنين في المدينة المنورة يؤذون الشيعة في العصر الصفوي.
۱۰. موقف الملا محمد تقی المجلسي حين عثوره في أحد الكتب القديمة على أخبار الشاه عباس وكيفية قتله لابنه.
۱۱. تحظیم صنم الهنود في أصفهان بأمر من المجلسي.
۱۲. أحد الأخبار المثيرة ونصوص العجائب والغرائب.
۱۳. جانب من تاريخ تصحیح المتون.
۱۴. عبارة مكتوبة على إحدى الصخور المكتشفة في قعر أحد الأنهار في شوشتر سنة ۱۱۰۲.
۱۵. سيطرة الشاه إسماعيل على تبریز.
۱۶. رأي حول علماء الآثار الغربيين قبل ۱۱۵ سنة.

المفردات الأساسية: مطالعة المخطوطات، المخطوطة، قراءة النصوص.

نسخه خوانی (۸)

سخنان قصار سلطان محمد خدابنده (سلطنت ۷۰۳ - ۷۱۶ هجری)

سلطان محمد خدابنده، از سلاطین قدرتمند دولت ایلخانی است با وزیری بزرگ به نام رشیدالدین فضل‌الله؛ سلطانی که مذهب تشیع را برگزید و برای نشر آن تلاش کرد و رساله‌ای هم در امامت و غدیر نوشت که سال‌ها پیش منتشر شده است. از وی آثار تاریخی بزرگی همچون محراب الجایتو در مسجد جامع اصفهان و نیز آثار ارزشمند دیگری بر جای مانده که معروف‌ترین آنها بنای استوار گنبد سلطانیه است.

یک نکته متفاوت درباره وی، احترام شگفتی است که رشیدالدین فضل‌الله به او می‌گذارد و بارها کلمات قصاری از او نقل می‌کند و از آنها اظهار شگفتی می‌نماید. گویی الجایتو چنین حسی داشت که مطالبی به او الهام می‌شود. البته بنده این اظهار نظر را جایی ندیده‌ام، اما در کل کلماتی که بیان می‌کند، به گونه‌ای خاص، رنگ و بوی الهامی دارد.

الجایتو بر اساس این کلمات، برداشت‌های خاص خود را از مفاهیم دینی دارد و به این افاضات شناخته شده بوده است. همیشه دلم می‌خواست هر آنچه این طرف و آن طرف از وی به صورت کلمات قصار باقی مانده گردآوری کرده و اساس این مسئله را در وجود او درآورم.

در آثار بعدی و حتی در دوره صفوی، در برخی از موارد، کلمات قصار او را نقل می‌کردند. نمونه زیر در لابه لای یک کَشکول از منشآت و اشعار شاعران (ش ۴۱۷۷ دانشگاه آمده است).

تفسیری از مفاهیم اخلاقی جالب است، اما جالب‌تر از آن، تفسیری است که از نماز، روزه، زکات و حج دارد. این تفسیر بر این اساس است که هدف هر یک از این عبادات را بیان می‌کند و آن‌گاه می‌گوید: هر کسی در تحقق آن اهداف کوشش کند، گویی مشغول انجام همان عبادت است، نماز برای یاد حق است، «پس هر که پیوسته با یاد حق است، به معنی، همیشه در نماز است».

خداوندا! عظمت و پادشاهی تراست و خدابنده از همه بندگان تو کمتر، اما چون تو کلاه عزت بر سر او نهادی، او که باشد که بدان التفات نکند.

پادشاهی کسی را سزد که آزاد مردان را به نیکی بنده تواند کرد، و بندگان را به کرم آزاد.

و جامه‌ای که هرگز کهنه نشود نام نیک است، و آرایشی که بر مرد و زن نیک نماید.

راستی شربتی که هر که بیاشامد، هرگز نمیرد، علم، خداشناسی و خودشناسی است.

عالم‌ترین مردم آن که علم، او را از ناکردنی باز دارد، و عاقل‌ترین آن که بر قهر شهوت و غضب قادر باشد.

شهرت، شرابی خوش است، لیکن هر که بسیار خورد، زود هلاک شود.

عشق بلا و زحمتی است که مردم از آن نگریزند، و به زور در آن ویزند.

علم توانگری است که خداوند آن، به هیچ حال درویش نگردد و هیچ جا غریب نباشد،

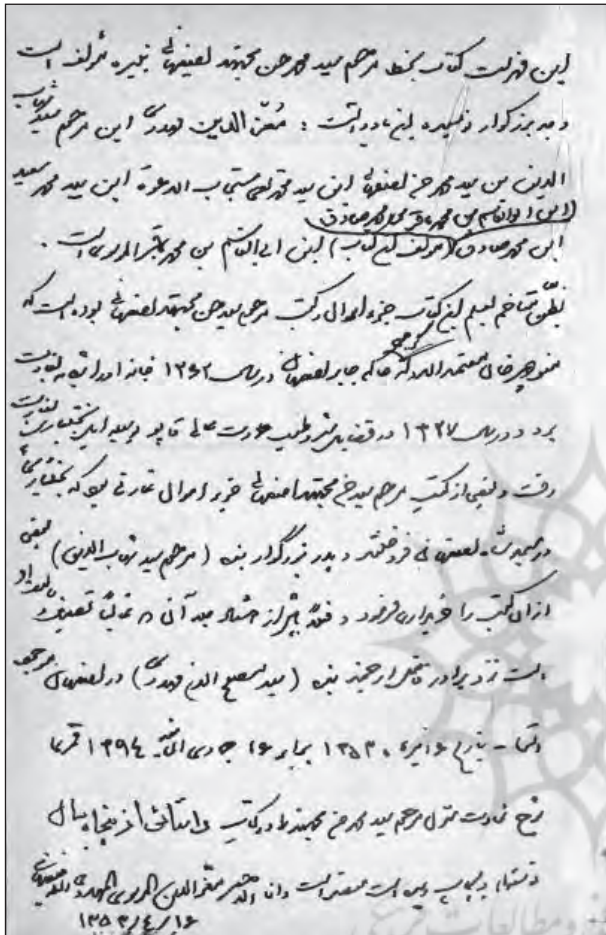
و جهل درویشی که صاحب آن اگرچه مال بسیار دارد، درویش است و در شهر خود غریب.
غرض از نماز، یادکردن خدای است،
و غرض از روزه قهرکردن بر غضب و شهوت،
و فایده زکات آن که دوستی مال از دل بیرون کنند و درویشان فرومانده را بنوازند.
و فایده حج آن که در سفر از دیدن عجایب و غرایب، بسیاری [قدرت آفریدگار معلوم کنند، و با اهل علم
و معرفت صحبت دارند، و آداب و اخلاص کسب کنند.
پس هر که پیوسته با یاد حق است، به معنی، همیشه در نماز است.
و آن که بر شهوت و غضب مقهور است، به معنی، پیوسته در روزه است.
و هر که محبت مال از دل بیرون کند، و دوستان را نوازد و حاجت مردم برآرد، به معنی، پیوسته در
زکات دادن است.
و هر که اکثر اوقات در عجایب آسمان و زمین فکر کند و در کمال قدرت حق عز و علا تأمل نماید، و با اهل
علم و معرفت صحبت دارد، و اکتساب اخلاق و آداب کند، پیوسته در حج گذاردن است.

غارت کتابخانه‌ای در اصفهان توسط منوچهر خان گرچی و یافت شدن آن کتاب‌ها پس از شصت سال با یاد از مرحوم سید مصحح‌الدین مهدوی

سال‌ها پیش، زمان‌هایی که اصفهان می‌رفتم، گاهی همراه دوستان جناب دکتر موسی نجفی و گاهی تنها
به دیدن مرحوم سید مصحح‌الدین مهدوی می‌رفتم که خانه‌اش در خیابان امام خمینی (انوشیروان سابق)
بود. ایشان همراه همسر و دخترشان در این خانه زندگی می‌کردند. علاقه من از زمان نشر کتاب خاندان
شیخ الاسلام اصفهان به ایشان بود. آثار دیگر ایشان درباره خاندان آقا نجفی و نیز شرح حال حجت الاسلام
بانی مسجد سید و همین‌طور کتاب قدیمشان تذکره القبور، همه و همه مفید بود. زمانی هم با ایشان
مصاحبه‌ای کردم که در مجله‌ای در قم منتشر شد. این اواخر بیماری‌شان تشدید شد و با این حال گه‌گاه
توفیق دیدار ایشان را داشتم تا آنکه به رحمت خدا رفتند. تعداد قابل ملاحظه‌ای نسخ خطی خانوادگی
داشتند که آنها را وقف کرده و اکنون در کتابخانه ابن مسکویه اصفهان است.

اما اتفاق جالبی که افتاد و نشان از بی‌خبری من از خاندان ایشان داشت، آشنایی با اثری از برادر ایشان با
نام معزالدین مهدوی بود به نام داستان‌هایی از پنجاه سال. ایشان کارمند عالی‌رتبه آموزش و پرورش بوده و
در شهرهای مختلف خدمت کرده و داستان‌های بسیاری زیبایی را از آن سال‌ها در این کتاب آورده که به
نظم بسیار مفید است و ایشان هم در پردازش آنها استادانه عمل کرده است.

برخی از این داستان‌ها را که نشان از تدین، روشنی فکر و تیزبینی ایشان است، در سال گذشته در همین
کانال گذاشتم. امروز پشت یک نسخه خطی یادداشتی از ایشان دیدم که نکته تازه‌ای درباره شناخت این
خانواده بود، اما خود این حکایت هم جالب است.



بر اساس این یادداشت، منزل یکی از اجداد ایشان توسط منوچهرخان گرجی در سال ۱۲۶۲ غارت و کتاب‌ها به دارالحکومه شهر برده می‌شود. سال‌ها بعد در سال ۱۳۲۷ ق وقتی ایل بختیاری در مشروطه به اصفهان آمد و عالی قاپو غارت شد، کتاب‌ها در آنجا بود و به دست آنها افتاد در میدان شاه حراج کردند. پدر ایشان، یعنی شهاب‌الدین، تعداد هفتاد نسخه را خریداری کرده و به گفته سید معزالدین، این نسخه‌ها در این زمان، یعنی سال ۱۳۵۳ ش که این یادداشت را نوشته، در اختیار برادرش بوده است.

علی‌القاعده اینها همان نسخه‌ای است که اکنون در کتابخانه ابن مسکویه است، هرچند نسخه‌ای که این یادداشت در آن نوشته شده، آنجا نیست. خوشبختانه آنچنان‌که خودش می‌گوید، داستان غارت کتابخانه جدش را در کتاب خاطراتش، یعنی همان داستان‌هایی از پنجاه سال نوشته است و می‌توان تفصیل ماجرا را در آن دید.

اما یادداشت ایشان:

این فهرست کتاب به خط مرحوم سید محمد حسن مجتهد اصفهانی بنیبره مؤلف است، و جد بزرگوار نویسنده این یادداشت: معزالدین مهدوی ابن مرحوم سید شهاب‌الدین بن سید محمد حسن اصفهانی ابن سید محمد تقی مستجاب‌الدعوه ابن سید محمد سعید ابن محمد صادق ابن ابوالقاسم بن محمد باقر بن محمد صادق مؤلف این کتاب ابن ابی القاسم بن محمد باقر الموسوی است.

به ظن متاخر به علم، این کتاب جزء اموال مرحوم سید حسن مجتهد اصفهانی بوده است که منوچهرخان معتمدالدوله گرجی حاکم اصفهان در سال ۱۲۶۲ خانه او را شبانه به غارت برد.

در سال ۱۳۲۷ ق در قضایای مشروطیت عمارت عالی قاپ به وسیله ایل بختیاری به غارت رفت، و بعضی از کتب مرحوم سید حسن مجتهد اصفهانی جزء اموال غارتی بود که بختیاری در میدان شاه اصفهان فروختند و پدر بزرگوار بنده (مرحوم سید شهاب‌الدین) بعضی از آن کتب را خریداری فرمود و فعلاً بیش از هشتاد جلد آن که غالباً تصنیف و تألیف او است نزد برادر فاضل ارجمند بنده (سید مصباح‌الدین مهدوی) در اصفهان موجود است.

به تاریخ ۱۶ تیرماه ۱۳۵۴ برابر ۱۶ جمادی الثانی ۱۳۹۴ قمری

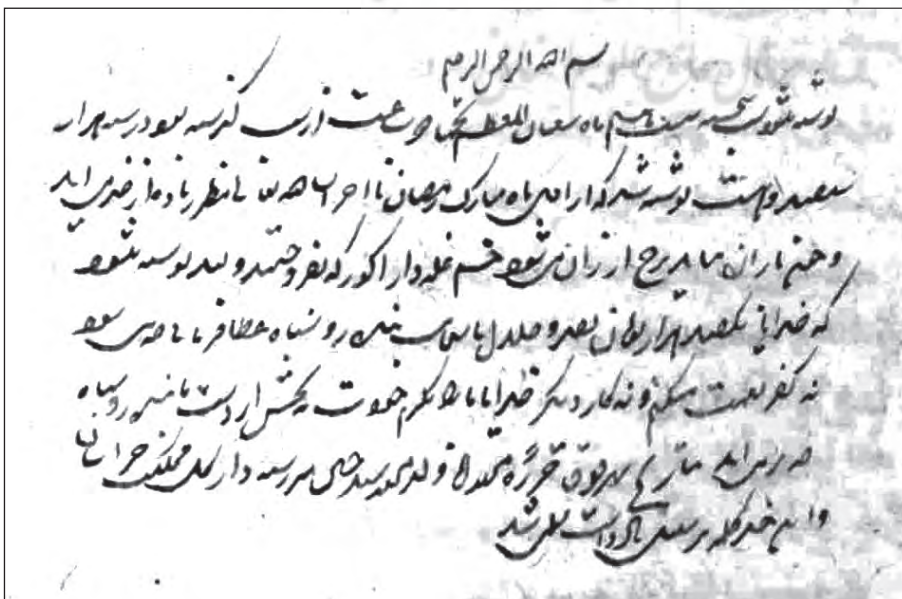
شرح غارت منزل مرحوم سید محمد حسن مجتهد را در کتاب «داستان‌هایی از پنجاه سال» نوشته‌ام و به چاپ رسیده است، مفصل است. و انا الاحقر معزالدین الموسوی المهدوی الاصفهانی. ۱۶/۱۳۵۳/۴

چشم غله دار کور

یادداشت پسر سررشته دار کل مملکت خراسان در سال ۱۳۰۸ ق درباره باران آمدن و ارزانی نرخ غله و ... این یادداشت را روی صفحه ای سفید از نسخه ای از (تعدادی از) رسائل اخوان الصفا که کتابت آن که احتمالاً حادی عشر رجب ۶۰۴ [یا ۶۰۷] است نوشته است.

بسم الله الرحمن الرحيم

نوشته می شود شب پنجشنبه بیست و هشتم ماه شعبان المعظم. تخمیناً دو ساعت از شب گذشته بود در سینه هزار و سیصد و هشت نوشته شد که از اول ماه مبارک رمضان تا آخران شاء الله مطرزیه از حد می آید و چون باران بیاید نرخ ارزان می شود. چشم غله دار کور که نفروختند، و بعد نوشته می شود که خدایا یک صد هزار تومان به عز و جلال به اینجانب بنده روسیاه عطا فرمایی چه می شود، نه کفر نعمت می کنم و نه کار دیگر. خدایا ما را به کرم خودت ببخش. از دست ما بنده روسیاه چیزی نمی آید به تاریخ شهر فوق. حظه محمد آقا ولد میرزا سید حسین سررشته دار کل مملکت خراسان. و این چند جمله بر سبیل یادداشت قلمی شد.



سلاطین مغول مدافع حکمت

در دیار ایران فلسفه همیشه مدافعان قاطعی داشته است، حتی در بدترین شرایط. شاید بیست سال قبل مقاله‌ای براساس کتاب تمهید امل الامله نوشته‌ام؛ اثری از میان قرن دوازدهم هجری که زمان اوج‌گیری اخباریگری در ایران است و نشان دادم که فلسفه همچنان نیرومند بوده و حجم قابل توجهی از آثار تألیف شده در این دوره در همین گرایش فلسفه و کلام فلسفی است؛ میراثی دنبال مکتب خواجه نصیر و علامه حلی و مکتب شیراز و بعدش هم آنچه حکمت متعالیه‌اش می‌نامند که ترکیبی از مشاء و اشراق با صورت جدید است. همین ملاصدرا که گاه ناله می‌کند - و درست معلوم نیست مقصودش دقیقاً چیست و کیست - در دوره‌ای می‌زند که فلسفه و عرفان فلسفی از نوع نگره شیخ بهایی و عجایب غریب میرداماد و عرفان روایی مجلسی اول، زیر چتر حمایت شاه صفی (م ۱۰۵۲) و قبلش شاه عباس (م ۱۰۳۸) هستند. حتی عباس دوم (۱۰۷۷) هم سخت نسبت به این جماعت حامی بود... و قس علی هذا فعل و تفعلل... تا امروز.

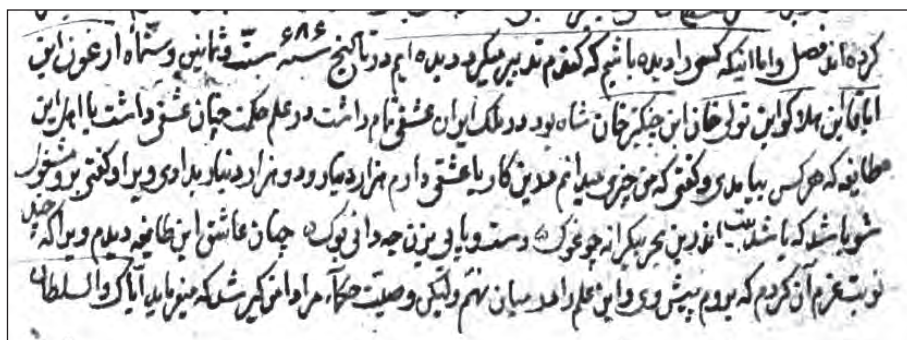
عجیب است که حالا هم در قم، فلسفه مدافعان قاطعی دارد یا دست کم، هر چند شیوه فکری - به جز تصوف که صورت حزبی و بازاری آن ممنوع است - محتوایش موجود و همه خواهان دارد. اگر سی دی‌های تولیدی مرکز نور ملاک باشد، خواهیم دید که سبک‌های مختلف فکری که متعارض هم هستند و اگر هر کدام بخواهند محقق شوند، لازمه وجودی‌شان نفی دیگری است مورد حمایت‌اند؛ فلسفه، عرفان، حدیث و همه چیز. بنابراین اینکه کسی بگوید در ایران فلسفه طرفدار نداشته، حرفش چندان پذیرفتنی نیست. اساساً جنس فکر در ایران عرفانی و فلسفی بوده است، اما می‌توان گفت جنگ و جدال میان شیوه‌های مختلف فکری و هواداران‌شان بوده و جای دیگری هم شرح دادم که این جدال تا چه اندازه در کند کردن جریان فکر علمی در ایران و نرسیدن به یک پارادایم سامان یافته که لازم پیشرفت است مؤثر بوده است.

اما امروز در متنی کهن، عبارت زیر را یافتیم که نشان از آن دارد که سلاطین مغول هم سخت مدافع حکمت بوده‌اند، عبارتی رسا و بسیار گویا:

در تاریخ سنه ۶۸۶ ست و ثمانین و ستمائه، ارغون بن اباقا بن هولاگو بن تولی خان بن چنگیز خان شاه بود در ملک ایران، عشقی تمام داشت در علم حکمت، چنان عشقی داشت با اهل این طایفه که هر کس بیامدی و گفتی که من چیزی می‌دانم در این کار، یا عشقی دارم، هزار دینار و دو هزار دینار بدادی وی را و گفتی برو مشغول شو. باشد که باشد.

بیت:

اندریین بحر بیکرانه چو غوک دست و پای بز چه دانی بوک



چنان عاشق این طایفه دیدم وی را که چند نوبت عزم آن کردم که بروم پیش وی، و این علم را در میان نهم، ولیکن وصیت حکماء مرا دامنگیر شد که می‌فرماید: ایاک و السلطان و انت و السلطان.

یک وقفنامه از شاه سلطان حسین: کتابی که برای خودش کنار گذاشت

هر چه نسخه از کتابخانه کاخ گلستان می بینم، حسرت می خورم که چطور دست غالب پژوهشگران از این کتابخانه و سرمایه های بزرگ آن که حاصل تلاش ده ها کتابدار با هزینه های گزاف سلطنتی در دوره صفوی و قاجار است کوتاه مانده است. به نظرم در زمینه کتاب - فارغ از کار ارشاد که با هزار مشکل، قدمی برداشته - و کتابخانه و دانشگاه و فرهنگ، وضع این دولت، تفاوت محسوسی با دولت قبل نداشت، بلکه شاید بتوان گفت بدتر بود.

امروز در فهرست کتابخانه گلستان معرفی نسخه ای از ترجمه منظوم چهل کلمه جامی کتابت ۹۸۸ را دیدم که پشت آن وقف نامه ای از سوی شاه سلطان حسین به خط آقاجمال خوانساری آمده است. اطلاعات آن برای شناخت کتابخانه سلطنتی و دیدگاه شاه سلطان حسین جالب است: عبارت فهرست نویس [اگر این فهرست را آن زمان ننوشته بودند، معلوم نبود این کتابخانه هنوز هم فهرست داشته باشد] این است: نسخه از موقوفات شاه سلطان حسین صفوی است که به سال ۱۱۰۷ از عرض کتابخانه گذشته و وقف نامه به خط آقاجمال خوانساری در پشت صفحه اول هست و به مهر شاه سلطان حسین و آقاجمال مهور است.

بعضی عبارات که در ضمن یک صفحه وقف نامه است نقل می شود:

... اعلیحضرت - شاه سلطان حسین الحسینی الموسوی بهادر خان ... این کتاب مستطاب را ... وقف مخلد و حبس موبد فرمودند بر کافه شیعیان و عامه اهل ایمان که به مطالبه آن یا استکتاب از آن منتفع گردند و تولید آن را تعویض فرمودند به ذات اقدس و نفس انفس خود - و بعد از آن بهر که از سلسله علیه صفویه ... سربرآری کشور سلطانی ... بوده باشد ... مقرر آنکه کتابدار سرکار خاصه شریفه آن را با سایر کتب مختلفه که وقف نموده اند در مکانی معین ضبط نموده سررشته جدا بر آن نگاه دارد و داخل سایر کتب کتابخانه مبارکه نکند ... و کتب الداعی لردوام الدوله الابدیه القاهره ابن حسین جمال الدین محمد الخوانساری ...» .

مدرسه خراب قزوین!

آورده اند که محمد جوینی که وزیر ملک ایران بود، در عصر اباق خان، سالی به قزوین رسید، در مدرسه شهرستان رفت تا عزالدین کرخی را ببیند که مدرّس آن مدرسه بود. دید که مدرسه سخت خراب است و با خواجه گفته بودند که مولانا اوقاف مدرسه را با خمر و زمر [نی زدن] می خورد، و تلف می کند، و مولانا دانسته [بود] اند.

خواجه در اثنای سخن از مولانا پرسید که این مدرسه، چرا چنین خراب است؟

تا مولانا چه عذر خواهد آورد، کاغذی برگرفت و این بیت را به ارتجال نوشت:

ویرانی این مدرسه ی بی اسباب	نه از باد و هوا بود نه از آتش و آب
بس جرعه که ریختیم بر دیوارش	شد مسست به تدریج و بیفتاد خراب

مساحت ربع مسکون (اندازه‌گیری محیط زمین در زمان مأمون عباسی)

در یک اثر جغرافیایی که به نام دستور اعظم میرزا حبیب‌الله در سال ۱۰۶۲ نوشته شده (نسخه مجلس، ش ۴۹۱۸) در این باره آمده است:



جمعی از حکمای اسلامی در زمان مأمون به جهت تحقیق مساحت ارض به طلب زمین هموار که آن را مساحت معتدّ به باشد، اشتغال نمودند تا در نواحی موصل، زمینی یافتند که مناسب مطلوب بود. [بدان] بریه [دشت] سنجانار گویند. پس در موضعی از آن به آلات صحیحه ارتفاع قطب معدل النهار معلوم کردند و خالد بن عبدالملک مروودی با جمعی به جانب شمال متوجه شدند و بر خط نصف النهار چندان سیر نمودند که یک درجه ارتفاع قطب زیادت شد و علی بن عیسی اصطرلابی با جمع دیگری به جانب جنوب متوجه شد و هم بر خط نصف النهار سیر می نمودند تا ارتفاع قطب یک درجه کمتر شد. و چون آن هر دو مساحت نمودند، هر یک نوزده فرسخ بود تقریباً. پس معلوم شد ایشان را که مقدار یک درجه از محیطه عظیمه ارضیه نوزده فرسخ [است] چه نسبت درجات دوایر عظیمه ارضیه به نسبت درجات عظیمه فلکیه است. قدامای حکما که به تحقیق این امر به مثل وجه مذکور اشتغال نمودند، مقدار یک درجه عظیمه ارضیه را بیست و دو فرسخ [و] تسع فرسخی یافته‌اند. و اکثراهل هیأت قول قداما را معتبر دارند، چه تحقیقات ایشان در اغلب به صواب نزدیک تراست. پس بنا بر قول ایشان می‌گوییم که چون بیست و دو فرسخ و تسع فرسخی در سیصد و شصت که عدد اجزاء دایره است ضرب کنند، هشت هزار فرسخ حاصل آید و این مقدار محیطه عظیمه است که بر سطح کره ارض باشد.

مردم خوش صورت اصفهان، اما...

بنده از این دایره نگاه تنگ و محدود جغرافیایی مسلمانان طی قرون هفتم تا سیزدهم هجری تعجب می‌کنم. مسلمان‌ها پیش از آن آثار جغرافیایی خوبی نوشتند، اما در این دوره، تقریباً همه‌اش تکراری و ملال‌آور است. مثل اینکه با خودشان عهد کرده‌اند چشمان خود را به بیرون ببندند و فقط همان‌ها را که کتاب‌های قبلی نوشته‌اند، تکرار کنند. کتاب جغرافی که محاسبه محیط زمین را در بالا از آن نقل کردم، در سال ۱۰۶۲ در ایران و به نظرم در اصفهان نوشته شده. حالا ببینید درباره اصفهان چه نوشته است:

«شهر بزرگ است. آب و هوای نیک دارد، و بیماری کم باشد. خوب صورت! و خوش‌ذهن! آنجا بسیار باشند، و سیب تا یک سال در آنجا تازه بماند، و گندم در آنجا شیشه نخورد. و سیب آنجا بوی بسیار ندارد، ولیکن چون از آنجا بیرون آرند، بوی بسیار دهد، به مرتبه‌ای اگر در قافله باشد، مردم قافله همه رایحه‌ی آن استشمام نمایند! شعرا و علما و ارباب فضل از آنجا بسیار بوده‌اند. لیکن مردم آنجا را به بخل نسبت کرده‌اند. و در آنجا مسجدی ایست که هر کس در آن مسجد سوگند بدروغ خورد، عضوی!! از اعضای او خلل پیدا می‌کند!»

همین. این تمام آن چیزی است که این شخص درباره شهری که پیش چشم او بوده نوشته و غالب آنها هم تکراری و از متون قبلی است.



موضع مجلسی اول درباره نقل قصه های رستم و اسفندیار

از زمانی که به تاریخ اسلام علاقمند شدم، به بحث قصه خوانی توجه می‌کردم و بعدها کتابی با عنوان «قصه خوانان در تاریخ اسلام و ایران» نوشتم که فکر کنم سال ۷۴ منتشر شد. چند سال بعد با اصلاحات و اضافات منتشر کردم. اخیراً هم ناشری بر آن شد تا چاپ مجددی از آن با اضافات بکند که مطالبی بر آن افزودم و دادم که هنوز خبری از آن نیست. امروز به مناسبت لوامع صاحبقرانی ملامحمدتقی مجلسی (م ۱۰۷۰) را می‌دیدم. حدیثی را از خصال شیخ صدوق آورده بود که وقتی دیدید روز جمعه، پیری نشسته و احادیث جاهلیت را نقل می‌کند، با سنگ ریزه بزیندش [تا برود]. زمان صفوی بر سر قصه های قدیمی مانند ابومسلم نامه‌ها، خیلی بحث شد که شرحش را در آن کتاب آورده‌ام. اینجا ملامحمدتقی، داستان های رستم و اسفندیار را مصداق همین احادیث الجاهلیه دانسته است. این بحث ضمن بیان اعمال روز جمعه و نماز جمعه آمده است. (لوامع، ج ۴، ص ۵۵) وی در جای دیگری هم در شرح آیه «و اذا سمعوا اللغو اعرضوا عنه» نوشته‌اند و یکی از مصادیق آن را شنیدن اخبار رستم و اسفندیار دانسته است، هر چند بر آن است که به طور قطعی نمی‌شود آن را حرام دانست؛ و اکثر مفسرین لغو را تعمیم کرده‌اند به باطل، و از آن جمله اخبار دروغ مثل قصه حمزه و رستم و اسفندیار و امثال اینهاست، و شکی نیست که شنیدن هیچ یک از اینها خوب نیست و در حرمتش جزم مشکوک است، و احتیاط در دین ترک شنیدن هر چیز است که فایده اخروی بر آن مترتب نشود. (لوامع: ۸/ ۸۰۹) مجلسی یعنی آخوند ملامحمدتقی در ملاذ الاختیار فی فهم تهذیب الاخبار (۱۰/ ۳۳۶) مانند همین مطلب را آورده و دلیلش را پرداختن به آن داستان‌ها و اعراض از خواندن قرآن دانسته است. در روضة المتقین (۲/ ۵۹۰ و ۱۰/ ۱۳۳) هم همین مطالب آمده است. بخشی از ریشه این ماجرا به قصه نضر بن حارث برمی‌گردد که وقتی پیامبر (ص) قرآن را آورد، او قصه های ایرانی را در مقابل آن می‌خواند و می‌گفت: اگر محمد قصه های عاد و ثمود را می‌گوید، فأننا احدثکم بحديث رستم و اسفندیار و الاکاسرة. (نهایة الارب، ۴/ ۱۵۰). در واقع ارائه این داستان‌ها، به نوعی در بحث تحدی و ارائه مطلبی شبیه قرآن هم مطرح می‌شد (بنگرید: الخرائج و الجرائح، ۳/ ۱۰۰۹). به نظر می‌رسد باب این بحث باز است و خود مجلسی اول هم، جزم به حرمت آن نکرده، اما توجه به این بستر تاریخی برای صدور چنین رأیی جالب و سودمند خواهد بود.

در روزگار صفوی، سکنه هنود و ماوراءالنهری مدینه به شیعیان آزار می‌رساندند

به نظرم این کتاب «لوامع صاحبقرانی» (شرح فارسی کتاب من لایحضر صدوق از ملامحمدتقی مجلسی) که یک بار، چندین سال پیش مقاله‌ای درباره اجتماعیات آن از دوره صفوی نوشتم، اثر مهمی است. من سبک بیان مرحوم آخوند یعنی ملامحمدتقی مجلسی را در شرح اخبار و احادیث می‌پسندم. جدای از افکار و اندیشه های خاص خودش که کمتر روی آنها کار شده، گاهی اطلاعات اجتماعی جالبی در میانه بحث فقهی یا اخلاقی می‌دهد.

از جمله در کتاب حج (۸/۴۹۳)، وقتی بحث از زیارت قبر حضرت رسول (ص) دارد، از آداب زیارت آنجا نوشته و درباره طرز زیارت حضرت از سوی سیدالساچدین می نویسد: «بعد از آن پشت می دادند بر سنگ سبزی که عرضش باریکست از پهلوی قبر که مجموع خانه [رسول] است که آن را به منزله قبر کرده اند»، آن گاه حضرت زیارت می خواندند.

بعد مجلسی می نویسد: «الحال، محجری دیگر ساخته اند که فاصله است، اگر تکیه بر محجر کند بد نیست، ولیکن چون ترک ادب است، و ضرر نیز می رساند، اگر میل کند به جانب مسجد و رو به قبله کند بهتر است».

مقصودش این است که زائر، تکیه به ضریح حضرت، رو به قبله نکند، بلکه اندکی داخل مسجد شده کنار بایستد و زیارت بخواند.

اما درباره اینکه چرا اصل مسئله، تأکید روی این رویه بود که تکیه به قبر داده و رو به قبله باشد، می گوید: «غرض این است که (به خدا بگوید) اعتماد در جمیع امور بر تو دارم و مانند غالیان مشرک نیستم و محبت و اطاعت آن حضرت را به فرمان تو کرده ام و استقبال قبله را به فرمان توبه جا آورده ام، و در جمیع امور مطلوب تویی و بس». این توضیحات ادامه می یابد که شیرین و دقیق و برای مردم امروز ما هم سودمند است. (اشاره به اتفاقی که اوایل رمضان امسال در ارتباط با برخی از بنرهای شهر قم که بهتر است چیزی ننویسم).

در اینجا نکته ای را از برخورد مردم مدینه با شیعیان عجم می گوید که مناسبت با همین حالت دارد. مطلب این است که می گوید الآن ایستادن آنجا، جلوی قبر رسول، رو به قبله و در حالی که تکیه به قبر داده باشی، مشکل شده است، علت هم سخت گیری سکنه هندی و ماوراءالنهری در مدینه است.

در این باره مجلسی نوشته است: به تشام ملاعین سکنه آن روضه مقدسه از هنود و ماوراءالنهری، توقف از جهت زیارت نیز مشگل شده است، اگر دورترک باشد بهتر است. و الحال این معنی از شعار شیعه شده است که از بالای سر، زیارت آن حضرت کنند، و عامه [طبعاً به خطا] چنین می فهمند که شیعیان از بالای سر زیارت می کنند تا زیارت شیخین نکنند! و از این جهت آزار بسیار به شیعیان می رسانند».

آن گاه می افزاید: این شکسته، دورتر می رفتم و زیارت می کردم، چنان که در احادیث بسیار نیز وارد شده است.

بد نیست بیفزایم که مجلسی اول، در جای دیگری از قدرت شاه عباس در ترساندن مخالفان یاد کرده از زمانی سخن می گوید که اقدام او سبب شده است تا حاجیان شیعه در طول چهل سال گذشته، از برکه عقیق محرم شوند، آن گاه می افزاید: عمده این است که به برکت پادشاه جنت مکان علیین آشیان شاه عباس طاب ثراه، عامه از او بسیار خائف بودند، و الحال نیز چنین است، و تقیه کم شده است و همه عامه می دانند که عجم شیعه اند مگر ماوراءالنهری و هندی، اما به همین راضی اند که لعن نکنند. (لوامع،

(۴۵۴/۷)

وقتی ملا محمد تقی مجلسی اخبار شاه عباس و کشتن فرزندش را در یک کتاب قدیمی می‌یابد

در کتاب مهدیان دروغین، به تفصیل درباره تطبیقی که مرحوم مجلسی نسبت به صفویه انجام داده و شاه اسماعیل را مصداق برخی از روایات دانسته سخن گفتم. (ص ۱۶۵) اصل آن مطالب در رساله رجعت ایشان است که مکرر چاپ شده، اما در برخی دیگر از آثار وی هم مطالبی در این زمینه آمده است. البته همان موقع، یعنی در عصر مجلسی پدر و پسر، یک روحانی دیگر به نام میرلوحی سبزواری - جد این میرلوحی‌های حالای اصفهان ما - علیه وی نوشت و استدلال‌های او را نقد کرد.

... اما امشب نکته جالبی دیدم و آن اینکه پدر او، یعنی مرحوم آخوند ملا محمد تقی مجلسی هم در این باره مطلب نوشته و تحویل دربار صفوی داده است. این خبر برایم کاملاً تازگی داشت و نمی‌دانم چرا این را در مهدیان دروغین نیاورده‌ام.

وی ابتدا این حدیث را از امام جعفر صادق (علیه السلام) نقل کرده که حضرت فرمودند: «هر که والی مسلمانان باشد، و عادل باشد، و در خانه خود را بگشاید که مظلومان دستشان به او رسد، و موانع را دور کند که دادخواهان را ببیند، و بغور مردم رسد، بر حق سبحانه و تعالی واجبست که در روز قیامت ترس را از او بردارد و او را داخل بهشت کند».

سپس می‌گوید: سلاطین صفویه از این دست هستند و در این باره می‌افزاید: «و از این باب نیز احادیث بسیار وارد شده است و بعضی از آنها خواهد آمد و چون این معنی مجرب بنده بود و این اخبار معتبره بود. بنابراین ذکر شد که بر مؤمنان لازم است که همیشه پادشاهان خود را دعای خیر کنند، خصوصاً پادشاهان صفویه که حقوق ایشان تالی حقوق سید المرسلین و حضرات ائمه معصومین - صلوات الله علیهم - است، چنان که حق سبحانه و تعالی فرموده است که شما همه در کنار جهنم بودید حق سبحانه و تعالی شما را به برکت رسول و اهل بیت او از جهنم نجات داد و ظاهر است که اکثر عالمیان کافر بودند و به برکت ایشان عالمی مؤمن و مسلمان شدند ادام الله بقائهم إلى قیام صاحب الزمان بل إلى قیام القیمة».

علمای عهد صفوی از این بابت که سلاطین صفویه تشیع را ترویج کرده و آنان را از تقیه هزارساله درآورده بودند سپاسگزار بودند. خوب هر کس دیگری هم جای آنها بود، اهمیت این نکته را درمی‌یافت.

مرحوم آخوند سپس از روایاتی سخن به میان می‌آورد که رسول (ص) فرمود در عصر غیبت، یکی از فرزندان من خروج خواهد کرد. ملا محمد تقی مجلسی می‌نویسد: «چنان که در کتابی از کتب غیبت که بعضی از علما در غیبت حضرت صاحب الامر تصنیف کرده‌اند و این کتاب قدیمی است که شاید هفتصد سال باشد که نوشته شده باشد، چنان که از تاریخش ظاهر می‌شود که حدیثی از حضرت امیرالمؤمنین (صلوات الله علیه) در آن کتاب هست که حضرت خبر داده است که یکی از فرزندان من خروج خواهد کرد و عالم به سبب او هدایت یابند».

از این شگفت‌ترین آنکه ایشان مدعی می‌شود که در اخبار آن کتاب، حتی از اینکه شاه عباس که فرزندش صفی میرزا را می‌کشد، و صفی دوم - که نوه شاه عباس و پسر همان صفی میرزا است - جای او را می‌گیرد، در آن کتاب یا روایت سخن به میان آمده است: «و احوال فرزندان او حتی کشتن شاه عباس پسرش را و

پادشاهی شاه صفی و پادشاهی شاه صاحب قران ادام الله تعالی ظلالة إلى يوم القیام همه از آن کتاب ظاهر می شود».

بعد هم می گوید که خودش در این باره رساله نوشته و به شاه جنت مکان علیین آشیان، شاه صفی (سلطنت از ۱۰۳۸ تا ۱۰۵۲) یعنی نوه شاه عباس داده است: «و من رساله نوشتیم و آن حدیث را تفصیل دادم و به خدمت شاه جنت مکان علیین آشیان شاه صفی علیه الرحمة و الرضوان گذاریدم و در خزینه خواهد بود. (لوامع صاحبقرانی: ج ۲، ۴۹۴)

شما خواهید گفت که آیا واقعاً مرحوم آخوند ملامحمد تقی این قدر ساده بوده است؟ بنده عرض می کنم خیر، این طور نیست. آنها در آن شرایط بهتر از این نمی توانستند بیندیشند. فضای آن روزگار اقتضای چنین وضعی را داشت و مرتب از طرف خطبا و شعرا و درباریان و ادیبان و همه و همه تکرار می شد. همین حالا هم شاهد این قبیل مطالب هستیم. دیشب دوستی می گفت که در همین جنگ عراق، وقتی اطراف بصره بودیم، من حدیثی را که درباره ابله در آخرالزمان وارد شده و فتح آن می خواندم. بعدها مراجعه کردم، دیدم اصلی ندارد. به دوستم که یک بار خواند اعتراض کردم که این اصلی ندارد، گفت چه اشکالی دارد، فعلاً که تأثیر دارد. همین دوست می گفت، زمانی هم درباره هفتاد و دو تن و ماجرای حزب جمهوری روایتی را می آوردم که درباره کشته شدن هفتاد و دو تن بود و اینکه سر آنها می سوزد. چندین بار این را در سخنرانی گفتم. بعدها با مراجعه دقیق دریافتم که این مربوط به کوفه پیش بینی شده است... از قضا این دوست ما هم از عقلاست، اما وقتی فضای فکری در یک دوره چنین باشد، به طور عادی این باورها وجود دارد. ممکن است استثناهایی باشند، اما عامه مردم و بزرگ تر از آنها هم، در همین مسیر حرکت می کنند. اصلاً بسیاری از قضاوت های تاریخی محصول شرایط است، بسیار بیش از آنکه مستند به منابع متقن باشد. اصلاً مگر منابع متقن داریم؟

شکسته شدن بت هندی ها به امر مجلسی در اصفهان

کاش یک دانشجویی درباره هندی های مقیم اصفهان در دوره اخیر صفوی مطلبی می نوشت. اینها برای کار و عمدتاً تجارت به اصفهان و کاشان می آمدند و مدام بین هند و ایران از راه جنوب دریایی و حتی خشکی در رفت و آمد بودند. نکات پراکنده ای را دیده ام. در گوشه و کنار و در برخی از مقالات کتاب روزگار صفوی آورده ام، اما یک مطلب را امشب دیدم که فکر کنم ندیده بودم و یا اگر هم دیده بودم فراموش کرده بودم.

سید نعمت الله جزایری (م ۱۱۱۲) از شاگردان دلباخته علامه مجلسی (م ۱۱۱۰) است. مردی دانشمند، اجتماعی، فرهیخته، با علایق عرفانی، محدث و حتی شوخ و طناز که زهرالریع راهم دارد. کتاب های فراوانی دارد که برخی از آنها تا آنجا که می دانم هنوز هم منتشر نشده است. یکی از آثارش مسکن الشجون فی حکم الفرار من الطاعون است که زمانی مقاله ای درباره اجتماعیات آن نوشتیم. اثری لطیف و جالب که اخباری هم از پاره ای از نقاط عرب نشین در جزایر و هویزه و اینها دارد.

امشب مقامات النجاة او را می دیدم. جایی نکته ای درباره بت پرستان می گوید و اینکه بت ها را واسطه خود و خداوند می دانند و برای تقرب به خدا به آنها تمسک می کنند. آن گاه مثال جالبی می زند و می گوید:

در دهه نود بعد از هزار [عشر التسعين از ۱۰۹۰ تا ۱۱۰۰] سلطان وقت [شاه سلیمان] امور مسلمین و احکام شرع را در اختیار «شیخنا باقر العلوم»، یعنی علامه محمد باقر مجلسی - ابقاه الله تعالی - در شهر اصفهان که پایتخت بود قرار داد. ایشان هم چنان که سزاوار بود، به اجرای احکام شرع پرداخت.

یک بار برای او نقل کردند که کفار هندی مقیم اصفهان بتی دارند که آن را پنهانی عبادت می کنند. مجلسی کسی را فرستاد آن را آوردند و شکستند. این در حالی بود که آنان حاضر بودند پول سنگینی به سلطان بدهند تا بتشان شکسته نشده و به هند برده شود، اما مورد قبول قرار نگرفت. وقتی بت شکسته شد، خادم آن چیزی به گلولی خود بست و خود را از فراق آن کشت.

سید نعمت الله در پایان می نویسد: «و هذا یطنه انه العشق الحقیقی و کذا الحال فی جمیع طوایف العالم».

این

هم علاقه اش به بت را عشق حقیقی می دانست و در همه طوایف عالم چنین است. نکته مهمی است که سید به آن توجه کرده و قرآن هم می فرماید: «کل حزب بما لدیهم فرحون». گاهی فکرمی کنم این یکی از نغزترین آیات قرآنی است.



یک خبر شگفت و ادبیات عجایب نگاری

از کتاب مقامات النجاة سید نعمت الله جزایری یاد کردم که این روزها مشغول مرور آن هستم. به بحث عجایب و غرایب رسیدم. داستان هایی که عجیب است و باور کردنش مشکل! او اول یکی از این عجایب را از زمان مأمون نقل می کند، بعد خاطره ای که خود در اوایل طلبگی شنیده آورده است:

«حکایة اخرى مثلها فی الغرابة!» می گوید من اوایل جوانی به کشتی سوار شدم تا برای تحصیل جایی برم. مردمانی که داخل کشتی بودند داستان هایی می گفتند. یکی از آنها گفت: یک بار من در دریا بودم. مردی از کسانی که داخل کشتی بود، لب کشتی آمد تا آبی را در دریا بریزد. پایش لیز خورد و در دریا افتاد. کسی به آب پرید تا او را نجات دهد. داخل آب رفت و او را از آب بیرون کشید. او را گرفتند و لباسش را کردند تا خشک شود. وقتی روز روشن شد، دیدند این شخص دیگری است. از این امر شگفت زده شدند. به او گفتند: تو کیستی؟ گفت ما گروهی بودیم که دو روز قبل کشتی مان شکست. من به تخته پاره ای آویختم تا

امشب که دیگر قوتی و حواسی نداشتم تا الان که خود را برابر شما می بینم. فزادوا فی العجب!

حالا که این داستان را نقل کردم بد نیست توضیحی درباره ادبیات عجایب و غرایب در تمدن اسلامی بگویم:

در بحث های مربوط به تاریخ علم در دنیای اسلام، همیشه درباره فکر «عجایب» صحبت کرده ام. البته عناوینی چون «عجایب المخلوقات» آثار مهمی در تاریخ علم هستند؛ زیرا گزارش های منحصر به فردی درباره باورهای رایج در میان علما و عوام درباره طبیعت و اجتماع در خود جای داده اند.

اما اینکه چرا این تعبیر عجایب را به کار می برند، نشأت گرفته از این باور است که بخش مهمی از تحولات و پدیده های این عالم، عجایب و غرایب است. فهرست این عجایب نامه ها نوشته شده و شمار فراوانی از آنها را می شناسیم. این عجایب در حوزه جغرافیا، حیوان شناسی، آب و دریا و رودخانه و کوه و بسیاری از پدیده های دیگر است.

آنچه در اینجا مهم است نگاه به عالم و پدیده های آن به عنوان «عجایب» است. مواردی که شگفت هستند، یعنی کاملاً غیر عادی و غیر قابل دسترس هستند. پدیده هایی که با عقل عادی جور در نمی آید، به سادگی انتظارش را نمی بریم، آن قدر عجیب است که ماهیتش قابل تشخیص نیست. این موارد بسیار جذاب هستند و در دنیای جهل، به جای حل مسئله، نوع دیگری آرامش به مخاطبان می دادند. برخی از آنها آن قدر عجیب هستند که عقل هیچ کسی باور نمی کند، اما زیر سایه نفوذ آن قرار دارد.

این عجایب در همه رشته های به ظاهر علمی وجود داشتند، اما وقتی به طلسمات می رسید، اوضاع کاملاً زیر سیطره آن بود. کسی رمز و راز آن را درک نمی کرد، اما شگفت که نسبت به کسانی که این قبیل کارها را می کردند، فکر می کردند آنها می فهمند. حالا دنیا زیور و شده و ته این مسائل درآمده، اما هنوز هم کسانی عاشق عجایب و طلسمات هستند؛ نه در ایران یا بلاد عقب مانده، بلکه حتی در دنیای متجدد. به هر حال داستان عجایب نامه ها و بینش و بصیرتی که از این زاویه در تمدن مسلمانی بوده، همچنان قابل پیگیری و عوارض آن در حوزه معرفت شناسی بسیار مهم است.

برگی از پیشینه تصحیح متن

بحث تصحیح متن بحث جدیدی نیست، بلکه قدمای از علمای اصیل، در استنساخ آثار دقت به خرج داده و تلاش می کردند تا بر اساس نسخه های کهن و صحیح، نسخه ای دقیق برای خود فراهم آورند. اینکه آنان مطابق چه اصولی تصحیح می کردند و چه نکاتی را در این باره مراعات می نمودند، از انجمله برخی از نسخه ها به دست می آید. در اینجا یک نمونه جالب تقدیم می کنم که کاتب با دقت شرح می دهد که چگونه متن خود را فراهم آورده و از چه نسخه ها و با چه اصولی آن را کتابت کرده است.

نسخه ای از تهذیب الاحکام شیخ طوسی (مجلس: ۵۰۲۶)، در سال ۱۰۷۷ توسط محمد حسین بن محب علی فراهم آمده و او در پایان کتاب، گزارش استفاده و مقابله نسخه خود را با نسخ معتبر چنین شرح داده است:

من این نسخه را استنساخ کرده و آن را با نسخه معتبری که مولانا محمد تقی «مجلسی» فراهم آورده بود، مقابله کردم.

نسخه ملامحمد تقی مجلسی از روی نسخه‌ای که به خط شیخ حسین بن عبدالصمد، پدر شیخ بهایی بوده، کتابت شده است. [این نسخه بعدها در اختیار شیخ بهایی بوده و مجلسی اول که شاگرد وی بوده از آن استفاده کرده است.]

نسخه شیخ حسین پدر شیخ بهایی، از روی نسخه‌ای از تهذیب الاحکام استنساخ شده که به خط خود شیخ طوسی بوده و او [یعنی شیخ حسین] آن را بر شهید ثانی خوانده است. به هر حال، نسخه شیخ حسین بن عبدالصمد، نسخه‌ای است که ملامحمد تقی مجلسی، نسخه‌اش را با آن مطابقت داده است.

ملامحمد تقی مجلسی بار دیگر نسخه خود را با دو نسخه دیگر تطبیق داده است: نخست نسخه مولاحمد «مقدس» اردبیلی و دیگری با نسخه مولاعبدالله شوشتری.

کاتب ما می‌گوید: اکنون آنچه در متن نسخه ما آمده، موافق با نسخه متعلق به شیخ بهایی به خط پدرش شیخ حسین بن عبدالصمد است. و آنچه در حاشیه آمده، مطابق دو نسخه آن دو استاد فاضل، یعنی ملا احمد اردبیلی و نستری است.

بدین ترتیب او گزارش نسخه‌ها و کار خود را در تهیه این نسخه شرح داده و ما را در جریان روش کار عالمان در این زمینه، یعنی ارائه یک متن مصحح قرار داده است. تصویر این صفحه را پایین ملاحظه فرمایید.



روی سنگی که از زیر نهری در شوشتر در سال ۱۱۰۲ درآمد چه نوشته شده بود؟

در دنیای ما آدم‌ها مسائل شگفت فراوان است و بخشی از آن را اهل تاریخ هم در منابع مشاهده می‌کنند. اینکه چه کسی اینها را قبول می‌کند یا نمی‌کند، به خودشان مربوط است. گاهی آدم‌های علمی و بسیار دقیق، این قبیل مسائل را به راحتی می‌پذیرند. در همان حال هستند افراد بسیار عادی که حاضر به قبول این اتفاقات غیرعادی نیستند. برخی هم در میانه ایستاده در صدد توجیه برمی‌آیند یا سعی می‌کنند وجهی برای عادی کردن آن بگویند یا اموری شبیه به این. به هر حال در یک جامعه ایمانی، به نظرم این قبیل مسائل، بستگی به ذهن افراد یا ایمانشان یا چیزهایی شبیه اینها دارد. بیش از این شما را برای نمونه‌ای که می‌خواهم نقل کنم، معطل نکنم:

امروز باز از زبان یک مرد دانشی با ده‌ها عنوان کتاب که البته عارف مسلک هم هست و از این قبیل حکایات زیاد نقل می‌کند، داستانی از این دست یافتیم. توجه داریم که در سیصد سال قبل، افراد راحت‌تر می‌توانستند این مسائل غیرعادی را باور کنند؛ چون هنوز ذهن آنها دست‌کاری نشده بود! این شخص سید نعمت‌الله جزایری است. وی در کتاب مقامات النجاة که به نوعی در عرفان هم هست و گفته‌اند که استادش علامه مجلسی او را از ادامه تألیف آن منع کرد... [البته به عربی] چنین نوشته است:

الآن که سال تألیف این کتاب است، یعنی ۱۱۰۲ از یک نهری در شهر شوشتر که نامش داریان هست، صخره کوچک زردرنگی از زیر آب درآوردند که بر حسب اندازه‌گیری من در همان روزی که این کلمات را می‌نوشتیم، هشت انگشت بسته! «ثمانية اصابع مجموعة» بود. روی آن به خطی به همان رنگ نوشته شده بود:

بسم الله الرحمن الرحيم لا اله الا الله، محمد رسول الله، على ولي الله، لما قتل الحسين بن علي بن ابي طالب بارض كربلا، كتب دمه باذن الله ورسوله بارض حصي: «و سيعلم الذين ظلموا أي منقلب ينقلبون». به نام خداوند بخشنده مهربان، جز خدای یکتا خدایی نیست، و محمد رسول اوست، و علی ولی او. وقتی حسین در زمین کربلا شهید شد، به اذن خدا و رسول، خون او در روی سنگ ریزه‌ها چنین نوشت: و سيعلم الذين

سید نعمت‌الله سپس نوشته است: پیش از این در همین کتاب، نمونه دیگری هم داشتیم که البته آن یکی به نظم نوشته شده بود. این امر «بعید» نیست «و هو غیر بعید». این را به خاطر افراد شکاک می‌گویند. بعد هم به عنوان شاهد اشاره روایتی دارد که روز شهادت امام حسین (ع) در عراق و شام و بیت المقدس، هر سنگی را برمی‌داشتند، زیر آن خون بود و آسمان هم سرخ‌رنگ

از این ماجرا که بگذریم، من از اینکه سید نعمت‌الله اتفاقات روزگارش را در میان آثارش می‌نویسد، خوشم می‌آید. اگر همه آنچه وی درباره خودش، شوشتر، اصفهان، استادش مجلسی و دیگران و دیگر چیزها گفته گردآوری شود، یک تاریخ اجتماعی خوب درمی‌آید. خاطرم هست سی سال قبل در نشر دانش، مقاله‌ای از یک فرنگی درباره زندگی طلبگی در دوره صفوی ترجمه شد که براساس یادداشت‌های همین سید نعمت‌الله بود

وقتی شاه اسماعیل بر تبریز تسلط یافت ...

این عبارت حسن روملورا در احسن تواریخ به خاطر دارید. آنجا که از زمان پس از تسلط کامل شاه اسماعیل بر تبریز و تأسیس یک دولت امامی سخن می‌گوید و اینکه از آثار فقه شیعه امامی، کتابی در دست نبود تا بر اساس آن حکم و قضاوت کنند؛ عاقبت یک یک جلد از قواعد علامه حلی را یافتند و بر همان اساس کار را شروع کردند:

«در آن اوان مردمان از مسائل مذهب حق جعفری و قواعد و قوانین ملت ائمه اثنی عشری اطلاعی نداشتند؛ زیرا که از کتب فقه امامیه چیزی در میان نبود، و جلد اول از کتاب قواعد اسلام که از جمله تصانیف سلطان العلماء المتبحرین شیخ جمال الدین مطهر حلی است که شریعت پناه قاضی نصرالله زیتونی داشت، از روی آن تعلیم و تعلم مسائل دینی می‌نمودند. تا آنکه روز به روز آفتاب حقیقت مذهب اثنی عشری ارتفاع پذیرفت و اطراف و اکناف عالم از اشراق لوامع طریق تحقیق از مشارق منور گردید».

امروز نسخه‌ای از شرایع الاسلام محقق حلی را دیدم که یک یزدی در سال ۹۳۵ در شهر کاشان کتابت کرده است. پنج سال پس از مرگ شاه اسماعیل؛ یعنی این زمان بعد از بیست و پنج سال، حرکت علمی شیعه در ایران گسترش یافته است.

نام این کاتب یزدی برایم جالب بود: «شاه علی بن محمد یزدی الشیعی». تعبیر «شاه» که از بقایای اسامی صوفیه است که روی این شخص گذاشته‌اند، اما پسوند شیعی برای یک یزدی، در حالی که بیشتر یزدی‌ها تا زمان آمدن صوفیه، شافعی مذهب بودند جالب است. لابد پدر این شخص که می‌تواند حوالی ۹۰۰ بوده باشد، به خاطر تشیع میان اهل سنت، ملقب

به شیعی شده یا زودتر از دیگران شیعه شده و به این نام نامیده شده است.

این شاه علی که علی القاعده طلبه شده به کاشان آمده که از مراکز شیعه بوده است. این زمان هنوز محقق کرکی (م ۹۴۰) زنده بوده و گاهی کاشان می‌آمده است. دو فرزند ذکورش هم در کاشان ماندند و از علمای این شهر بودند.

هیچ! مقصودم این بود که این هم یک تلاشی است برای مستند کردن یک گزارش به یک نکته که در انجامه یک نسخه خطی از شرایع آمده است.



قضایوت درباره باستان شناسان فرنگی در ۱۱۵ سال پیش

به نظرم هنوز ما گرفتار یک تعارض مهم در درون خود هستیم. مقصودم در مقابل غرب است. وجه علمی آن و وجه استعماری آن. این دومی سبب شده است تا ما نسبت به مورد اول هم شک کنیم. این شک به شکل های مختلف خود را نشان داده است. شکل ساده اش انکار علمیت آنها که آن اوایل و تاده ها سال بر این روال می رفتیم و هنوز هم بقایای آن هست. شکل دیگرش اینکه علم غربی، وجهی از استعمار و فلسفه غربی است که اساسش تعدی و تجاوز و تهاجم است و شکل دیگر اینکه اصلاً این تمدن نیست، بلکه انحطاط و وحشی گری است و... و توجیهاات دیگر. خوب در عمل همه ما پیشرفتی می دیدیم و نمی توانستیم انکار کنیم که هیچ، مرحله به مرحله اقتباس هم می کردیم. البته با احتیاط. چند سال طول می کشید تا وجهی از آن را بپذیریم و جلو برویم. تازه دوباره ممکن بود شک کنیم و برگردیم سر جای اول. اکنون می خواهم یکی از آن صحنه ها را بیان کنم.

نخستین باستان شناسان غربی بیش از دو قرن پیش به تدریج به سمت مصر و سپس عراق و ایران آمدند و شروع به حفاری در مناطق باستانی این مناطق کردند. درباره این تلاش ها صدها کتاب و هزاران مقاله نشر شده و جنبه های مختلف علمی آن شرح داده شده است. این افراد در میان بومیان و افراد محلی دست به کارهایی می زدند که تقریباً برای آنها نامفهوم بود. حتی سلاطین و امیران هم معنای آن را در آغاز به درستی درک نمی کردند. در کنار کشفیات علمی و تمدنی آثار فراوانی از خاک درمی آمد که بخشی از آنها طبق قرارداد با حکومت ها و برخی به صورت دزدی به اروپا منتقل می شد.

به نظرم یک قرن بلکه بیشتر طول کشید ما مفهوم این کار را به درستی درک کنیم. این توهین نیست. هرکسی که مفهوم علم و تمدن را می داند، می فهمد که درک یک پدیده تازه چه اندازه زمان بر است. بعد هم که ما متوجه این ماجرا و اهمیت آن در شناخت ملل قدیم شدیم، در برخورد با آنها به وجه استعماری و دزدی شان پرداختیم. گاهی هم می گفتیم علم ما را دزدیده اند. حالا هم که اسناد آنها را منتشر می کنیم، روی این امور که بسیاری هم درست است تمرکز می کنیم. جالب است که هنوز هم اگر کسی این توضیح را ببیند بسا با همان اندیشه ها به این خیال بیفتد که ببینید چه مطالبی گفته می شود!

اما من دلم می خواهد بدانم، آن زمان مردم ما درباره اینها چه می اندیشیدند. در این باره متنی را از سال ۱۳۲۲ق، یعنی دو سال پیش از مشروطه یافتم که جالب بود. نویسنده که فردی داناست، به تصویری که میان مردم درباره این کاوش ها بوده می پردازد و طبعاً موضع خودش هم جالب است. عبارت او گویاست:

خداوند! تو عالم و دانا و بینایی که آلمانیان تل های بابل را از هم شکافته، اساس تاریخی پنج هزار ساله را درآورده، حروف سنگ های شکسته را با هم وصل نموده، می خوانند که حکمای سیاسی آن زمان چه نوشته اند از برای اصلاح مملکت و عزت ملت و دوام سلطنت، و یا علمای صنعت و زراعت چه تدبیر زندگی و اسباب دفاع ساخته اند، و فرانسوی ها در خرابه هاش ششتر [شوشتر] در میان وحش و وحشیان، زمین ها را زیر بالا می کنند که از خزف شکسته صنعت آموزند، و از اسباب دفاعشان حکمت؛ و بدانند که علت تاریخی چند هزار ساله دوام و استقلال و شوکت پادشاهان فرس قدیم چه بوده است. و اما وحشیان بی علم، آنها را دیوانه شمارند، یا جادوگر، و عقلای اقلیم اروپا آنها را حکمای طالب حکمت، و الحکمة ضالة المؤمن فویل للغافلین. خدایا از اهل شرف و ابنای وطن! کسی از این صفحات اوراق مسطح واضح روشن، کلمه ای حکمت خواهند یافت یا نه؟ صاحب این خطوط و نقوش را دیوانه خوانند یا هوشیار؟ در وادی جهل گم شده اند یا در روشنی نور حکمت به راه راست روان؟ و ما توفیقی الا بالله، لیس للانسان الا ما سعی.

المانیان تل‌های بابل را از هم شکافته اساس تاریخی پنج هزار
 ساله را در آورده حروف سنگهای شکسته را با هم وصل نموده
 میخوانند که حکماء سیاسی آن زمان چه نوشته اند از برای
 اصلاح مملکت و عزت ملت و دوام سلطنت و با علمای
 صناعت و زراعت چه تدبیر زندگی و اسباب دفاع ساخته
 و فرانسوی‌ها در خرابیهای ششست در میان هوش و حسیان
 زمین‌ها را زیر پا می‌کنند که از حروف شکسته صنعت می‌خوانند
 و از اسباب دفاعشان حکمت و بدانند که علت تاریخی
 چند هزار ساله دوام و استقلال و شوکت پادشاهان
 قدیم فرس چه بوده است و اما وحشیان بی‌علم آن‌ها را دیوانه
 شمارند یا جادوگر و عقلاء اقیام او و پیا آن‌ها را حکماء
 طالب حکمت و الحاکمه صائتة المؤمن فویل لا یخافین هذا یا
 انا اهل شرف و ابناء وطن کسی از این صفحات ادراف
 مستطیع واضح روشن کلمه حکمت خواهند یافت یا نه حسب
 این خطوط و نقوش دیوانه خوانند یا هوشیار درواری